

لشگری و لشگرش

امیر فیض - حقوقدان

آقای سیاوش لشگری راحدود بیست و چند سال است که از طریق سنگربا نامهای عاریه ای که از آن استفاده میکردند میشناسم چند سال نخست در فعالیت های سیاسی نزدیک به سلطنت طلبان قرار داشتند و مقاله ای از ایشان درباره لزوم تشکیل دولت در تبعید در روزنامه صبح ایران لوس آنجلس هم منتشر شد در سالهای اخیر تصدی نشریه بیداری را بر عهد داشتند (امیدوارم نام نشریه را کامل نوشته باشم).

تا آنجاکه یادم هست ایشان بهر کار سیاسی که دست میزد به نظر خودشان «کارشان کارستان» بود و با سروصدائی که در نفس کار وجود داشت، التهابی کوتاه مدت هم بوجود میآورد در اواخر سال ۱۳۸۰ که مسئله رهبری مبارزه سخت محل توجه و بحث روز بود آقای لشگری طرحی را ارائه دادند بمنظور انتخاب رهبر مبارزه، ایشان پس از قدری تمجید و تعارف از آقای دکتر حسین اشراقی دکتر طب خانوادگی چنین راهنمایی کرد:

گروههای اپوزیسیون از دکتر اشراقی بخواهند که رهبری موقتی افتخاری مجموعه اپوزیسیون مثلاً بنام رهبر سنتی بیطرف را بعهده بگیرند، او پس از بدست آوردن این نیروی مردمی از دست اپوزیسیون، ایرانیان را به اتحاد و مبارزه و تظاهرات و اعتصابات فراخواند خواست و همان رهبر خط دهنده ای بشود که مردم داخل بیشتر خواهان آنند. ایشان یعنی آقای لشگری اضافه کرده که اگر رهبران گروه های اپوزیسیون از خود سعه صدر نشان داده و تن به چنین رهبری یگانه برای کل اپوزیسیون بدهند از او میتوان چون یک رهبر مقتدر در حد رهبران تاریخ ساز و نامدار گذشته بسود مردم بهره گرفت.

راه دوم پیشنهادی ایشان چنین است که خود کتر اشراقی، دست بالا کند و از همه رهبران سیاسی بانامه ای سرگشاده یا خصوصی دعوت کند و از آنها بخواهد که این نیروی جمعی را به او تفویض کنند تا او بتواند با انتخاب تیمی کوچک دست به کاری بزرگ بزند. (از سنگر اول بهمنماه ۱۳۸۰)

در همان سنگر، در مقاله ای زیر عنوان «کرم رهبری» توجه ایشان را به سنت رهبری در جامعه ایران جلب کردم و نوشتم **رهبری در فرهنگ ما ایرانیان یک پدیده کهن تاریخی و الهی است و مانند بازکردن دکان و کاسبی نیست** و خود دکتر اشراقی هم که کرم رهبری بسرش افتاده و خیال کرده که اگر یک بیمار را برای گان معالجه کرد پس میتواند رهبر سنتی ایرانیان هم بشود به فرهنگ و منش ایرانی در باب رهبری آگاه نیست..... و در پایان مقاله سه صفحه ای سنگر این عبارت نوشته شده است:

«اگر آقای دکتر اشراقی و یاهرکس دیگری سوادش بعلاوه شجاعتش، بعلاوه عشق بوطنش مساوی باشد با مجموع سواد و شجاعت و وطن پرستی همه ایرانیان خارج از کشور از طرف همان ایرانیان خارج از کشور در مقام رهبری تحویل گرفته نمیشود»

نقد سنگر، مطلوب و راه گشای طرح رهبری آقای لشگری نبود ولی همانطور که پیش بینی میشد آن حرکت را آقای لشگری متوقف ساخت. نمیخواهم بگویم پشتکار ایشان کم و یا کوتاه مدت است خیر پشتکار ایشان بانوساناتی قابل توجه است ولی وقتی طرح و برنامه ای خارج از ظرفیت زمان و مکان و یاباورهای مردم و بیسابقه در فرهنگ ما ایرانیان باشد، برش پشتکار و همت، آن بُرندگی لازم رانخواهد داشت.

جنبش رهائی از اسلام

آقای لشگری اخیراً طرح تازه ای بنام «جنبش رهائی از اسلام» ارائه داده اند^۱ از آنجا که در طرح رهبری که ایشان در سال ۱۳۸۰ ارائه دادند، اینجانب در جریان انتقاد از طرح قرار گرفتم و اکنون اگر به طرح جنبش رهائی از اسلام ایشان بی توجه بمانم ممکن است حمل برکسر مراتب توجه اراد تمند گردد خاصه که طرح جنبش رهائی از اسلام ایشان، بایک لشکر همراه است و بیشتر اینکه تاثیر نامطلوب و شکننده این طرح و لشکر همراهش زیانی غیرقابل وصف به مبارزات اپوزیسیون برای نجات کشور میزند و در این حالت یک تکلیف مبارزاتی مشخص هم روبروی ماست.

نگاهی کلی به طرح لشگری و لشگرش

طرح جنبش رهائی از اسلام میگوید که چون اسلام، دینی انسان ستیزوزن ستیزو ضد آزادی و حقوق بشر است پس باید به اسلام پشت کرد و از آنجا که اسلام بزرگترین توهین به انسان است نه تنها به آن پشت میکنیم، نه تنها آشکارا با آن روبرو میشویم، بل که به حامیان آشکار و پنهانش هم پشت میکنیم.

دستاوردهای اجرایی طرح

طرح مزبور، نجات ایران کلید شده است و از روشنفکران خواسته است که صریح و روشن **باتمام و نشان پشت کردن به اسلام را اعلام کنند** و نتیجه گرفته است که اگر این پشت کردن به اسلام را اعلام نکنیم چگونه میتوانیم انتظار داشته باشیم که استبداد و حکومت جمهوری اسلامی از بین برود - یعنی جنبش مدعی است که آزادی ایران در گرو پیوستن روشنفکران به **لشگر بیدینان** است.

ضمیمه طرح صورت اسامی کسانی است که به جنبش رهائی از اسلام پیوسته اند که ما بر عایت اختصار کلام آنها را لشگر نامیده ایم .

نقد بیانیه جنبش رهائی از اسلام

۱- در بیانیه ادعا شده که این جنبش ربطی به مسائل سیاسی ندارد

چگونه میتوان چنین ادعایی را از یک روشنفکر شنید؟ حکومت ایران اسلامی است. گرچه حکومت غاصب است اما ماهیت حکومت اسلامی است و واقعیت دیگر اینکه ایران یک کشور اسلامی و دین مردم کشور ما اسلام است. پشت کردن به اسلام و حامیان آن در مفهوم پشت کردن به مردم ایران است، و آیا این انزوای ایرانیان خارج از کشور و فاصله آنها با ایرانیان یک برخورد ناسالم و زیان بار به مبارزه سیاسی برای براندازی جمهوری اسلامی نیست؟ که لشگر بیدینان از درک آن غافل است؟ و یا آنقدر مردم را جاهل میدانند که تاثیر حضور لشگر بیدینان را در اپوزیسیون درک نمکنند؟

استراتژی مبارزه مخالفین جمهوری اسلامی یارگیری است از سپاه پاسداران ارتشیان آخوندهای ناراضی از حکومت و امثال آنها، آيا جنبش رهائی از اسلام و لشگر بانش تصور میکنند که پاسدار و آخوندها و ارتشیان با جدائی از حکومت اسلامی به ارتش بی دینان خواهند پیوست؟ آنقدر خامی قابل تصور نبود نیست.

حداقل اثر این بیانیه و لشگرکشی انزوای توأم با باورهای اصیل دینی و اجتماعی نسبت به اپوزیسیون خارج از کشور است اثر این لشکرکشی به مراتب بیشتر از اعلام وابستگی جنبش مردم به اسرائیل است، جنبش مردمی و تظاهرات آن وقتی

^۱ - در کنار ایشان میرزا آقا عسکری هم خود نمایی می کند. ح-ک

از سه میلیون نفر به ۳۰۰ نفر رسید که عده قلیلی شعارهای ضد مذهبی (نه ضد دینی) دادند. ایرانیان سی و دو سال است که شدیداً زیر تبلیغات اسلامی و شیعه گری مغز شونی شده اند، سی و دو سال است که جمهوری اسلامی تلاش دارد ایرانیان خارج از کشور را بی دین معرفی کند چرا؟

در راستای این <چرا> است که میبینیم کیهان هوایی در مقاله سعید سیرجانی نوشته است <شجاع الدین شفا که رساله ای ۸۰۰ صفحه ای در رد اسلام و اهانت به آن نوشته مرتد است.> نقل از کیهان لندن ۳۴۵

در حالیکه شادروان شفا حتی یک کلمه در تمام کتابهایش در ذم و اهانت به اسلام دیده نمیشود پس چرا جمهوری اسلامی در این زمینه برنامه ریزی میکند که ایرانیان خارج از کشور را خارج از اسلام و بی دین معرفی کند علتش این است که:

تربیت و آموزشهای اسلامی که توده های وسیع مسلمانان ایران و جهان را در خود پیچیده و این باور آنها از قرآن و سنت محمد هم نشئت یافته این است که برگشتگان از اسلام و غیر مسلمان را خیر خواه مسلمانان نمی دانند و امر به معروف و نهی از منکر را در حد آنان نمی دانند، بنابراین هر قدر که مافریاد کنیم، حق را تکوین دهیم مسلمانان ایران نه گوش میدهند و نه آنرا از باب خیر خواهی میدانند، حال چه برسد که مالشگر بی دینان راهم راه انداخته ایم که نه تنها به ایرانیان مسلمان بلکه به تمامی مسلمانان دنیا هم پشت کنیم، یعنی در واقع اعلان جنگ بدهیم، دقیقاً آن چیزی را که جمهوری اسلامی نتوانست سرانجام و توانایی به آن بدهد **جنبش رهانی از اسلام و لشگرش** به آسانی زمینه جاافتادن آنرا مهیا ساخته است.

۲- امروزه توجه و برنامه ریزی کشورهای مداخله گر در امور کشورها در مسیر مبارزه با اسلام افراطی است و در نهایت با کسانی که در جهت تضعیف اسلام فعالیت دارند همسویی دارند و دامنه این همسویی به خیلی از جاها و دستاورد هائی ممکن است برسد که در فعالیت انتقادی و فلسفی از اسلام نرسد بدیهی است تشکیل یک لشگر و فعالیت در تکثیر هر چه بیشتر آن یکی از پایگاه هائی است که به مقاصد کشورهای مداخله گر خاصه در کشورهای اسلامی کمک میکند و چنین برنامه ای به مخارجی هم نیازمند است و شاید بودجه ای هم در سطح بین المللی از سوی کشورها و یا پیروان ادیان دیگر برای این لشگر کشی ها وجود داشته باشد.

انتقاد از اسلام

روشنفکران در حالت مسلمان بودن میتوانند از اسلام انتقاد های فلسفی کنند، قرنهایست که انتقادات فلسفی نسبت به اسلام جاری است ولی در مرزی که به ارتداد کشیده نشود زیرا که ارتداد مانع است که مسلمان به آنچه میشنود فکر کند اصلاً حق شنیدن مطلبی را از یک بی دین ندارد یک معلم توافقی که معلم است میتواند راهنمای شاگردانش باشد ولی همینکه از معلمی کنار رفت دیگر نمیتواند نقشی در تربیت شاگردانش داشته باشد.

انتقاد از اسلام به مفهوم رفع ابهامات و خیر خواهی است، در زمان محمد هم انتقاد از اسلام جریان داشت، فرق است بین اینکه به منتقد مسلمان وصله و اتهام ارتداد زده شود باموردی که جنبش رهانی از ایرانیان خواسته که به اسلام و پیروان و حامیان آن پشت کنند.

دعوت نامعقول

روابط اجتماعی و تکالیف ناشیه از آن با روابط فردی این تفاوت را دارد که در روابط اجتماعی، افراد به فراخور موقعیت و آگاهی و دانش اجتماعی تکلیف عام دارند یعنی باید از همه امکانات که اجتماع درید آنها گذاشته است برای اصلاح جامعه، رفع کمبود ها و تنویر افکار مردم و رساندن آنها به حقیقت و عبور از باورهای نادرست و زیان بار استفاده کند. راه شناخته شده در این مسیر حضور فرد در جامعه است نه پشت کردن به جامعه و مردم.

اما روابط خصوصی و فردی افراد به کیفیت بالا نیست و انسان هادر روابط خصوصی خودشان آزادی بیشتری دارند و اگر از چیزی خوششان نیاید از آن دوری میکنند و باصطلاح پشت مینمایند.

آقای لشگری و لشگرش موقعیت اجتماعی خودشان و دین اسلام و مسلمانان ایران و جهان را با روابط خصوصی اشتباه گرفته اند.

اگر بزرگ آنها، اسلام ناهمگونی ها و ناسازگاری هائی با حقوق بشر و مدنیت دارد که دارد، که همه ادیان کم و بیش دارند، و وظیفه روشنفکرپشت کردن به دین نیست، و بطور مسلم آگاه ساختن جامعه است، تشریح نارسائی های ادیان و اسلام بنیاز جامعه است، محدود ساختن حریم دین به حضور قلب و تهذیب اخلاق فردی است، تفهیم تفاوت مملکت داری و حکومت بادین داری است، نه اینکه گمراهان و آلودگان را رها کرده حالت ستیز با آنها را هم ضمیمه کند.

اگر بینی که نابینا به چاه است اگر دستش نگیری آن گناه است

ادعای حقوق بشر

یک از اتهاماتی که در بیانیه جنبش آمده مخالفت اسلام با اعلامیه جهانی حقوق بشر است، همه ادیان با اعلامیه جهانی حقوق بشر مخالف اند و اسلام بیشتر و در صدر قرار دارد، انتظار بود که جنبش که اتهام نادیده گرفتن اسلام را با حقوق بشر آنقدر مهم گرفته که واکنش آن ترک اسلام و پشت کردن به یک میلیارد مسلمان جهان است لااقل خود جنبش به اعلامیه جهانی حقوق بشر احترام کوچکی میگذاشت، و چنین تهاجم و دشمنی و تحقیر و اهانت را متوجه باور یک میلیارد مسلمان جهان نمیکرد.

میتوان به جرات گفت که توصیه به روشنفکران به پشت کردن به اسلام بانام و نشان اگر از سرخامی و بیپهوده کاری نباشد کاری نمایشی است، هزاران هزار مسلمان و یابیروان ادیان دیگر دینشان را تغییر میدهند و یاترک دین میکنند ولی هیچگاه بصورت لشگر خود نمائی نمیکنند گهگاهی در روزنامه ها دیده میشود که کسی برگشت از اسلام را آگهی داده و اگر کنجکاو شویم آنهم برای دریافت برگه پناهندگی است.

حاشیه در سالهای گذشته یک وکیل دعاوی آلمانی که برای یک ایرانی تقاضای پناهندگی کرده بود به دادگاه اعلام کرد که برگشت از اسلام که موکل او چنین کرده در حقوق اسلامی مجازات اعدام را دارد، و برای اثبات ادعای خودش برانمائ موکلش از بنده گواهی و اظهار نظر حقوقی خواسته شد، که داده شد و آن ایرانی هم موفق گردید (پایان)

براندازی جمهور اسلامی

هدف از مبارزه ما براندازی جمهوری اسلامی است نه براندازی اسلام که دومی یک کار فلسفی و تاریخی است نه مبارزه سیاسی، بحث براندازی اسلام که در مفهوم پشت کردن به اسلام متجلی شده جمهوری اسلامی را در پناه اسلام در میآورد. یادتان هست که خمینی گفت «اگر جمهوری اسلامی سیلی بخورد اسلام سیلی خورده است» و میخواست حیات جمهوری را به اسلام پیوند بزند که غیر قابل براندازی باشد برای براندازی جمهوری اسلامی ابدی نیازی به لشگر سازی علیه اسلام و پیروان آن نیست، حکومت حاضر در ایران حکومت اسلامی نیست، حکومت حزب تشیع است، که اسلام با حرکت آن حزب که مارک مذهب را به خود زده کاملاً مخالف است، و حکومت بشکل امروزی و یا آنچه که در ایران جاری است اصلاً سابقه در اسلام ندارد. این حکومت ایران بدعت است، اصل جمهوریت آن خلاف اسلام است، فراموش نکنیم که ایرانیان با آنکه مسلمان هستند ولی از یک سنت کهنی که قرآن نیز نتوانست آنرا نادیده بگیرد و آنرا تنفیذ و تائید کرده است بیعت قلبی دارند. اینها و امثال آن حقایقی است که مسلمانان واقعی را آگاه و از حکومت جدا میسازد بدون اینکه مرز ارتداد شکسته شود و مسلمانان از مافارای و یاما به آنها پشت کنیم.^۲

^۲ - با این توصیف آنچه در بیانیه «جنبش رهایی از اسلام» آمده کاملاً نشان می دهد تهیه کنندگان و به تبع از آنها امضا کنندگان با این بنیاد های فلسفی و فرهنگی آشنا نبوده و از آنجا که نام بسیاری از بزرگان را گذشته را آورده اند، نتیجه می گیریم نوشته آن بزرگان ادب و هنر را هم درک نکرده اند. ح-ک

درسالهای نخست مبارزه، تلاش برای معرفی حقیقت اسلام و آگاهی ایرانیان به آنچه از اسلام نمیدانستند جنبه سیاسی نداشت فقط جنبه فرهنگی داشت و همانطور که آقای سیاوش لشگری آگاهند بنده هم در آن تلاش فرهنگی مشارکت داشتم ولی امروز متأسفانه مبارزه بااسلام بیشتر باهدف سیاسی و دخالت کشورهای مشخص در امور کشورهای اسلامی از جمله میهن ماست.

در رساله (اسلام نیروی باز دارنده) که در مرداد ماه سال ۱۳۶۴ نوشتم در پایان آن این دوبیتی را گذاردم

ای که خود را بوطن بسته همانند دو چشم	تیغ در چشم بسوزاند و گریاند چشم
<u>برکش این تیغ ، ز قلب و طنت با تدبیر</u>	همچنان کوبکشی تیغ، برون از ته چشم

امروز بمناسبت موقعیت ایران و سیاستهای مداخله جویانه کشورها و خطر تجزیه ایران و مسائل تابعه خیلی، خیلی نیازه تدبیر است که متأسفانه در بیانیه لشکر بی دینان، تدبیر کلی کاملاً مفقود است.